

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

کلام مرحوم نراقی(ره) در مبدأ روز و بررسی آن

ما به تبع مشهور قریب به اتفاق، مبدأ روز در اقامه عشرة ایام را طلوع فجر می‌دانیم. اما مرحوم آقای خوئی(ره) با این مسئله مخالفت نموده و می‌فرماید: مبدأ يوم طلوع خورشید است.

قبل از ایشان مرحوم محقق نراقی(ره) نیز از افرادی می‌باشد که مبدأ روز را از طلوع خورشید می‌داند. ایشان می‌فرماید: اگر شخصی از طلوع خورشید تا غروب خورشید روز دهم قصد اقامه عشرة ایام نمود، اقامت ده روز محقق می‌شود که معلوم می‌شود ایشان مبدأ روز را طلوع شمس می‌دانند.

ادامه بررسی اقامت ده روز به صورت ملفق

گفتیم اقامت ده روز به صورت ملفق کافی است یعنی اگر شخصی در زمان زوال وارد شهری شد و قصد اقامه عشرة ایام نمود، این مدت در زوال روز یازدهم به پایان می‌رسد.

دلیل کفایت اقامت ملفق این است که بر شخص به محض ورود به شهر عنوان اقامت صادق است. آنچه از روایات بدست می‌آید این است که شخص باید قصد و نیت اقامه ده روز داشته باشد و این مسئله به محض این‌که شخص قصد اقامه را داشته باشد محقق می‌شود چه در اوائل روز باشد و چه در اواسط آن که با ضمیمه شدن مقدار باقی مانده از روز یازدهم مقدار ده روز را می‌تواند کامل نماید.

کلام مرحوم صاحب مدارک(ره) و بررسی آن

مرحوم صاحب مدارک(ره) با مسئله تلفیق مخالفت نموده و می‌فرماید: در باب اقامه عشرة ایام تلفیق کافی نیست و اگر شخصی در وقت زوال به شهری رسید، آن مقدار اقامت فایده ندارد و باید از روز بعد ده رو کامل در آن شهر بماند تا اقامت ده روز محقق شود. استدلال ایشان این است که بر دو نصف روز به صورت ملفق، يوم صادق نیست.^[1]

به نظر ما این مطلب صحیح نیست و بر دو نیمه روز، روز کامل اطلاق می‌شود. لذا نمی‌توان به این مقدار گفت لیل است. کما این‌که اگر دو نیم درهم را کنار هم بگذاریم به مجموع آن‌ها یک درهم گفته می‌شود.

حقیقت روز زمانی است که خورشید در آسمان باشد و مقدار آن از طلوع فجر تا غروب شمس است و حقیقت دیگری ندارد و

هم شامل روز مستمر و هم شامل روز ملفق می‌شود.

صرف نظر از صدق یوم مسئله دیگر این است که در روایات اقامت ده روز وارد شده‌است و این قید به محض ورود شخص به مکان مدنظر در مورد او صادق است.

البته هر چند زمان ملفق در اقامت ده رو کافی است، اما این‌که بگوئیم اگر شخصی در نیمه روز خصوصاً قبل از زوال وارد شهر شد و این مقدار را به عنوان روز کامل محاسبه نمائیم چون عرف در این مقدار مسامحه دارد، صحیح نیست و این مقدار نباید ذره‌ای از ده روز کمتر باشد.

از حیث استدلالی مکرر گفتیم که نسبت به مسامحات عرف در مواردی که شارع و حتی عقل تحدید نموده‌است توجهی نمی‌شود و این مسامحات اعتباری ندارند.

مثلاً اگر شارع در مورد مقدار مسافت شرعی هشت فرسخ را مشخص نمود، اگر یک متر از این مقدار کمتر باشد، کافی نیست.

یا اگر شارع در مورد مقدار کر فرمود باید فلان اندازه باشد، حتی اگر مقداری کمتر باشد کافی نبوده و احکام کر را ندارد.

یا اگر شارع در مورد زنی که شوهرش فوت نموده‌است، عده وفات به مدت چهار ماه و ده روز مقرر کرد، دیگر نمی‌توان گفت چهار ماه و نه روز و چند ساعت کافی است چون عرف می‌گوید اکثر زمان گذشته‌است. بلکه زن باید تا انتهای آن صبر کند تا از عده خارج شود و...

در مانحن فیه نیز شارع مقدار ده روز را مشخص نموده‌است. اگر شخصی مثلاً ساعت 10 صبح به محلی وارد شد، از این زمان تا غروب روز دهم به اندازه ده روز نشده‌است تا اقامت ده روز در مورد او صادق باشد.

البته این مطلب از قبیل دقت عقلی نیست چون عرف متوجه دقت عقلی دقیق به هیچ وجه نمی‌شود. این دقت، دقت عرفی است و عرف می‌گوید باید ده روز کامل باشد. البته در مراجعه به عرف باید این نکته را مدنظر داشت که عرفی محل رجوع است که دقیق باشد نه این‌که اهل مسامحه باشد.

بله در مواردی مانند بحث اصل مثبت عرف مسامحه نموده و وجود آن را کالعدم می‌داند و با دقت می‌گوید اصلاً این واسطه نیست.

کلام مرحوم اردبیلی (ره) و بررسی آن

در مسئله تلفیق مرحوم اردبیلی (ره) قائل به تفصیل شده و می‌فرماید: در مسئله اقامت معیار عرف است پس باید اشخاص طبق نظر عرف نماز خود را تمام یا قصر بخوانند.

در ادامه می‌فرماید: اگر شخص در زمان ورود با مقدار باقی مانده کمی از روز مواجه شد، اما در عین حال قصد اقامت نمود، این مقدار کم از نظر عرف کافی نیست. بلکه عرف می‌گوید باید اکثر یک روز را در آن محل بماند لذا به آن مقدار کم اعتنا نمی‌شود.^[2]

با توجه به مطالبی که بیان شد اشکال این تفصیل روشن می‌شود. در این مسئله اصلاً رجوع به عرف صحیح نیست. بلکه شارع فرموده‌است ده روز اقامت لازم می‌باشد و همین معیار است. پس اگر حتی مقدار کمی از روز باقی مانده باشد کافی است و جزء روز محاسبه می‌شود و از روز یازدهم کمبود آن باید جبران شود.

کلام بعضی از بزرگان و بررسی آن

فتوایی از بعضی از مراجع نقل شده‌است که اگر شخصی دو ساعت به غروب روز اول وارد شد و تا ظهر روز یازدهم ماند احتیاط در جمع است.

واضح است که اگر تا دو ساعت به غروب یازدهم بماند طبق نظر مشهور نماز او تمام است. اما طبق نظر مرحوم اردبیلی (ره) چون مقدار کم است، کالعدم می‌باشد و عرف می‌گوید تا غروب روز یازدهم باید باشد.

ما نتوانستیم وجهی برای احتیاط در این مورد ذکر نمائیم؛ چون در این مورد اگر هم تلفیق را کافی بدانیم، تلفیق محقق نشده‌است. تلفیق در صورتی است که از دو ساعت به غروب امروز تا دو ساعت به غروب روز یازدهم بماند. در حالی که مفروض این است که شخص تا ظهر روز یازدهم مانده‌است. زمانی که تلفیق اصلاً واقع نشده‌است چه منشأ و دلیلی برای احتیاط وجود دارد؟!

خلاصه این‌که در باب تلفیق چهار نظریه وجود دارد:

الف- قریب به اتفاق می‌گویند تلفیق کافی است.

ب- مرحوم صاحب مدارک (ره) می‌فرماید: به هیچ وجه تلفیق کافی نیست.

ج- مرحوم اردبیلی (ره) می‌فرماید: اگر مقداری که شخص در شهر مانده‌است غالب روز باشد، کافی است. اما اگر مقدار کمی از روز باشد کافی نیست.

د- برخی در این بحث قائل به توقف و احتیاط شده‌اند.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] «في الاجتزاء باليوم الملق من يومي الدخول والخروج وجهان، أظهرهما العدم، لأن نصف اليومين لا يسمى يوماً، فلا تتحقق إقامة العشرة التامة بذلك. وقد اعترف الأصحاب بعدم الاكتفاء بالتلفيق في أيام الاعتكاف و أيام العدة، و الحكم في الجميع واحد.» مدارك الأحكام في شرح عبادات شرائع الإسلام، ج4، ص: 460.

[2] «و اما اعتبار التلفيق و عدمه مطلقاً، أو في غير البلد، و فيما بعد الثلاثين: فالظاهر ان المدار على العرف، فإذا أقام في البلد مطلقاً، و نوى فيه عشرة، بحيث يقال انه أقام عشرة، خرج عن الحكم، و الا فلا، و الظاهر انه ان لم يقم في البلد إلا شيئاً يسيراً، لا يلفق العشر من مثله، فإنه إذا كان غالب ذلك اليوم مقيماً مثلاً في غيره- بحيث يقال انه أقام اليوم في ذلك المكان، كما يقال في يوم القسمة و ليلتها للزوجة و غيرها، و لا يقال انه أقام في البلد، الا انه توقف فيه قليلاً- لا تلفق لصرف اليوم في غير البلد عرفاً: و ان لم يكن كذلك تلفق، لصدق الإقامة عشرة، فإنه لا يفهم التوالي بين الامام، و لهذا لو نذر صومه لا يجب التتابع، و كذا في سائر الأجزاء فتأمل.» مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، ج3، ص: 397.

